

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال نهم، پاییز ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۳۳

## تحلیل عرفانی ابعاد قیام عاشورا با تکیه بر آموزه جمعیت عرفانی

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۵/۸/۱۰

علیرضا کرمانی \*

واقعۀ عاشورا، که ظهور علم و ارادۀ انسان کامل مطلق است، به تبع جمعیت انسان کامل، جامع ابعادی بی‌شمار است. مصیبت و رنج، جهاد و حماسه، و عشق و عرفان را می‌توان از جمله این ابعاد دانست. هرچند از منظر وحدت، عشق و معرفت مقدم بر حماسه و مصیبت است و هریک از این دو شأنی از انسان کاملی می‌باشند که جمع جمیع مراتب خلقی و حقی کرده است، اما از منظر سلوکی و سیر از کثرت، که مشخصه اصحاب و یاوران اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است، راه ورود به جهاد و حماسه مشارکت در مصیبت اباعبدالله علیه السلام است، چه اینکه این جهاد و حماسه خود گذرگاه وصول به مرتبه وحدتی است که مشخصه آن عشق و معرفت به انسان کامل است. این حماسه حماسه‌ای سلوکی است متفاوت از حماسه امام علیه السلام که ظهور اجتماعی اطلاق و جمعیت اوست. همچنین، عاشورا هم تجلی‌گاه عشق امامی عارف است به خدای خود و هم محل ظهور عشق یارانی سالک است به امام خود.

**واژگان کلیدی:** عاشورا، انسان کامل، جمعیت، امام حسین علیه السلام، عرفان.

\* دانشیار موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

## مقدمه

قیام اباعبدالله علیه السلام، از همان آغاز تا واقعه عاشورا و بعد از آن، در واقع، ظهور حقیقت اباعبدالله علیه السلام به عنوان امام صاحب ولایت و انسان کامل مطلق است. لذا، درک این قیام و مطالعه پیرامون آن جز از طریق معرفت به مقام امام امکان پذیر نیست، معرفتی که غایت آن نزدیک شدن به حقیقت انسان کامل است، که جز این نیست: عموم از وصول تام به این حقیقت و درک کامل آن عاجزند. همچنین، هر تحقیق و بررسی حول واقعه عاشورا و قیام اباعبدالله علیه السلام، همان طور که مبتنی بر توجه به مقام عظیم امامت است، ما را به فهم و درک شخصیت امام نیز نزدیک می کند. لذا، همواره باید از شناخت اجمالی به شناختی تفصیلی حرکت است و همیشه نیز توجه داشت که این شناخت شناختی تام نیست و ما صرفاً به میزان تناسب با امام توان شناخت امام را خواهیم داشت.

عرفان در عنوان این مقاله به مرتبه جمعیتی نظر دارد که عارف بدان دست می یابد؛ مرتبه جمعیت مرتبه انسان کاملی است که همه صفات کامل وجود را از روی علم و اختیار به فعلیت رسانده است. (ر.ک. ابن عربی، ۱۳۷۰: ۵۰؛ جنیدی، ۱۳۸۱: ۹۱) بر این اساس، مراد از عارف کسی است که جامع تمامی صفات حق تعالی است و ظاهر و باطن، وحدت و کثرت، جلال و جمال و ... همه در او، به اعتدال، جمع است. او به همان میزان توجه به آسمان دارد که متوجه زمین است، توجه اش به کثرت او را از یافت وحدت غافل نمی کند و در دل جلال الهی، جمال می یابد. بی شک، صاحب چنین مقامی، در بالاترین مرتبه آن، امام معصوم است.

با این وصف، چون واقعه عاشورا و حوادث قبل و بعد آن با انسانی کامل مرتبط است که جمع جمیع مراتب کرده است، تحلیل آن بدون توجه به این

جمعیت نقصانی دوچندان خواهد داشت. لذا، لازم است ظهور حقیقتِ امامی عارف را با توجه به این بُعد عرفانی آن مطالعه کرد. مراد ما در این مقاله از مطالعه عرفانی توجهی هر چه دقیق تر به همین نکته یعنی جمعیتِ حقیقتِ امام حق: ابا عبدالله الحسین علیه السلام است و معتقدیم هرگاه ادراک حصولی و فهم ما مطابقت بیشتری با متن واقع داشته باشد، کمتر با شبهات مواجهه خواهیم بود.

از این منظر، امام انسان کامل و جامع جمیع مراتبِ خلقی و حقی است که هم واجد بُعد مُلکی و احکام مربوط به آن است و هم صاحب ابعاد ملکوتی و نورانی و ویژگی های مرتبط با آن. و همان طور که در عالم کبیر تکوین، مُلک ریشه در ملکوت دارد و حقایق مادون از خزاین الهی مافوق تغذیه و تنزل می کنند (ر.ک. حجر: ۲۹)، در عالم صغیر انسانی نیز، مُلک و احکام ملکوتی از ملکوت مستقل نیست و ریشه در ملکوت دارد و از مرتبه ملکوتی تدبیر می شود.

عقل بی توجه به ملکوت در پی کشف منطق حاکم بر احکام و اعمال جنبه مُلکی انسان کامل از جنبه ملکوتی و نورانی او بریده است و از این روست که گاه آن را مطابق با منطق عقل نمی یابد و چه بسا در پی توجیه و تأویل آن برمی آید. گاهی هم منطق حاکم بر این بُعد انسان کامل منطقی عاشقانه دانسته می شود. گویی که در این منطق، عقل جایگاهی ندارد و انسان مجاز به اقدامات غیرعقلانه است، در حالی که منطق انسان کامل که به جمعیت و اعتدال دست یافته است منطق عقلی معتدل است، نه مستقل (ر.ک. شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱:

۱۹۱)، عقلی که در کنار مطالعه مُلک، نظری هم به ملکوت دارد و سعی دارد عملکرد انسان کامل را مطابق با نفس الامرِ کمالی او مورد بررسی قرار دهد. توجه به وجود چنین مرتبه ای از عقل که نه فتوا برخلاف عشق می دهد که همنشین

عشق است، پژوهشگر را وامی دارد با مطالعه نظری عملکرد و بیانات اولیای الهی، به فهمی از ابعاد ملکوتی و ارتباط آنها با ابعاد ملکی دست یابد و به تحلیل و بررسی در این زمینه پردازد.

با این وصف، در این مقاله سعی شده است با تحلیل و توصیفی در حد توان، از منظری کلی به قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام و ابعاد عرفانی آن توجه شود و مواضع قابل بحث در این زمینه معرفی گردد. در این زمینه، به طور کلی، عوامل و انگیزه‌های قیام و ابعاد آن را در سه مورد امام علیه السلام، اصحاب امام و عموم انسان‌ها بررسی خواهیم کرد.

#### ۱. عوامل و انگیزه‌های قیام

در زمینه عوامل درونی (انگیزه‌ها) و عوامل بیرونی قیام اباعبدالله علیه السلام و واقعه عاشورا همواره سؤالات و مباحثی مطرح بوده است. آیا انگیزه قیام، وصول به خدا و شهادت در راه حق بوده است؟ آیا امام به منظور امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد؟ آیا این قیام نتیجه بیعت خواهی یزید است؟ آیا این قیام به نوعی اتمام حجت بر مسلمانان بود؟ آیا دعوت مردم کوفه از امام در حرکت و قیام امام مؤثر بود و یا قیام کوفیان متأثر از قیام امام بود؟ آیا امام از مردم کوفه و بدعهدی ایشان شناخت داشتند و اقدام به قیام کردند؟ و آیا امام به شهادت خود و اسارت خانواده خود عالم بودند و با این حال قیام کردند؟

بی‌آنکه در این قسمت بخواهیم به جنبه‌های تاریخی و اعتبار اسناد نقلی پردازیم، صرفاً اشاره‌ای از حیث موضوع بحث به این مسئله خواهیم داشت. از منظر مطالعه عرفانی می‌توان به عمده سؤالات فوق پاسخی مثبت داد، بدون آنکه پاسخ‌ها با یکدیگر و یا با مقامات امام در تنافی باشند. شکی نیست که امام علیه السلام

که دارای مقام خلیفه‌اللهی است به حقایق حال و آینده و ملک و ملکوت علم دارد و این مطلبی است که هم عرفان شیعی بدان اذعان دارد و هم روایات بسیاری بر آن دلالت دارند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۶۰؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۲۷)، چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرمود:

- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ. (شریف

رضی، ۱۴۱۴ق: ۲۸۰)

پیش از آنکه از میان شما بروم از من بپرسید که من از راه‌های آسمان از راه‌های زمین دانانترم.

- وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ

لَفَعَلْتُ. (همان: ۲۵۰)

اگر بخواهم به محل خروج و دخول و تمام امور هر یک از شما خبر دهم می‌توانم.

بنابراین، بی‌شک یکی از حقایقی که امام حسین علیه السلام بدان علم دارد علم به شهادت و کیفیت وقوع آن است (رک. سعادت پرور، ۱۳۷۶: ۹۳) و برای رسیدن به شهادت که کمال خود را در آن می‌یابد لحظه‌شماری می‌کند. از این‌رو، هدف ملکوتی امام رسیدن به چنین مقامی است و اصولاً تمامی حرکات و اقدامات امام که حرکت در جهت قیام عاشورا بخش پایانی آن را شامل می‌شود برای وصول به همچو غایتی بوده است.

اما امام تنها به شهادت خود علم نداشت، به بدعهدی و خیانت اکثر کوفیان هم علم داشت، به جانفشانی گروهی که با او در معرکه حاضرند نیز عالم بود، بر تزلزل بنیان ظلم و ستم بر اثر این قیام هم واقف بود و بر خط مایز میان خوبی و بدی که قیام او تا قیام قیامت ترسیم می‌کند نیز معرفت داشت.

اساساً، همین علم نورانی و ملکوتی امام علیه السلام بود که در عاشورا و قبل و بعد آن ظهور کرد. و واضح است اگر غیر این رخ می داد، این علم جز حدس و تخمینی بیش نبود که می توانست صائب باشد یا نباشد. توصیه ابن عباس و محمد بن حنفیه و ... به امام علیه السلام مبنی بر عدم اقدام به قیام و تذکار در بدعهدی کوفیان احتمالاً تخمینی صائب بود که از مطالعه گذشته و حال کوفیان بدان دست یافته بودند. اما علم امام علمی یقینی است و یقینی بودن آن در تطابق قطعی با نفس الامر نهفته است و اگر غیر این رخ می داد، جای سؤالات بسیار می بود.

اما امام از بُعد عنصری و ملکی به حکم «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۱۳) به طریق عادی عمل می کند تا هم علم مطابق متن واقع و نفس الامر باشد و هم با تفصیل و ظهور همه حقایق و استعدادها، حجت بر همگان تمام باشد. بنابراین، اگر دعوت کوفیان از سوی امام عالم به حال شان بی پاسخ می ماند، بدعهدی ای از ایشان ظهور نمی یافت و باطن ایشان عیان نمی شد، چنان که شور و عشق اصحاب در این کارزار نیز به منصفه ظهور نمی رسید، و البته، باطن بسیاری که در طول تاریخ عیار خلوص خود را در مواجهه با این واقعه سنجیدند و به سعادت یا شقاوت رسیدند ظهور نمی یافت. و همه این ظهورهاست که باعث آزمایش آدمی است و بهشت و جهنم او را شکل می دهد، چنان که خود حضرت به این امتحان و اختبار چنین اشاره می فرماید:

وَ إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فِيمَا ذَا يُبْتَلَىٰ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ وَ بِمَا ذَا يُخْتَبَرُونَ وَ مَنْ  
ذَا يَكُونُ سَاكِنًا حُفْرَتِي بِكَرْبَلَاءَ وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ وَ جَعَلَهَا مَعْتَلًا  
لِشَيْعَتِنَا وَ يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۳۳۱)

اگر من در جای خود بمانم، این قوم هلاک شده با چه چیزی امتحان گردند و با چه چیزی [خوبان از بدان] جدا شوند؟ چه کسی در قبر من در کربلا جای

بگیرد؟ و حال آنکه خداوند روزی که زمین را گسترانید آنجا را برگزید و پناهگاهی برای شیعیان ما قرار داد، تا در دنیا و آخرت در امان باشند.

با این وصف، همان‌طور که علم پیشین حق تعالی مانع از ارسال رسل و تشریح شریعت نیست، تا حجت بر خلائق تمام باشد و همه به تفصیل بیابند که چه در درون دارند و چگونه امر مکنون درونی را ظهور می‌بخشند، به همان‌سان علم امام مانع از انجام تکالیف دینی و اجتماعی و فراهم آوردن شرایط ظهور استعدادها و حقایق مکنون عموم خلق الله نخواهد بود. بی‌شک، امر به معروف و نهی از منکر که نه در فرعی از فروع که در اصل امامت و حاکمیت مادی و معنوی و نه با دعوت زبانی که با نثار جان تحقق پیدا کرد، از زمان امام علیه السلام تا قیام قیامت خط سیری را معرفی کرد که راهیان نور را از ساکنان ظلمت تمایز داد و همان‌طور که از یک سو موجب شد «کوفیان در ظاهر مدافع» خیانت درونی خود را و «شامیان به ظاهر دین‌دار» بی‌دینی خود را بروز دهند و، از سوی دیگر، «یاران گاه با ظاهری متفاوت» ارادت باطنی خود را ظهور دهند، باعث شد در طول تاریخ و وسعت جغرافیا، خیانت‌ها و ارادت‌های بسیاری آشکار شود. با این توضیح، آنچه در موطن علم الهی است و امام به نورانیت خود بر آن واقف است باید به تفصیل درآید تا به حکم اختبار و آزمایش، حجت بر همگان تمام شود. و اگر بنا بود اختبار و امتحانی در کار نباشد، خداوند براساس علم سابق خود عمل می‌کرد و از اساس، خلقتی رخ نمی‌داد، چنان‌که در این روایت به این واقعیت اشاره شده است:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَّا بَعَثَ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ قَالَ لَهُ اخْكُم بِكِتَابِ اللَّهِ وَلَا تَجَاوِزُهُ فَلَمَّا أَذْبَرَ قَالَ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ خُدِعَ قَقِيلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلِمَ تُوَجَّهُهُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ مَخْدُوعٌ فَقَالَ كَوَّ عَمِلَ اللَّهُ بِعِلْمِهِ فِئْسَى خَلْقِهِ مَا اخْتَجَّ عَلَيْهِمُ بِالرُّسُلِ.

(ابن شهر آشوب، بی تا: ۸۷۲)

آنگاه که امیرالمؤمنین ابوموسی اشعری را می فرستاد می فرمود: «می بینم ابوموسی فریب می خورد.» به حضرت گفته شد: «یا امیرالمؤمنین! اگر علم دارید، چرا او را می فرستید.» و ایشان پاسخ فرمود: «اگر خداوند به علم خود درباره خلقش عمل می کرد، به فرستادن انبیا و رسل نیازی نبود.»

بنابراین، وجود امام حسین علیه السلام و ظهور عاشورا باعث آن شد که این حقایق کامنه نمایان شوند و از این روست که همه چیز با امام حسین علیه السلام سنجیده می شود و میزان ارادت و عشق به حسین علیه السلام تعیین کننده است. و لذاست که اگر علت محدثه اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، علت مبقیه آن امام حسین علیه السلام است، چراکه پیامبر و دین نبوی به امام حسین احیا می شود.

بنابراین، بسیاری از عوامل سیاسی، اجتماعی و دینی که برای قیام اباعبدالله علیه السلام بیان شده است در صورت همراهی با تحلیلی صحیح می تواند درست باشد، که از آن جمله اند: امتناع از بیعت یزید، اقامه امر به معروف و نهی از منکر، دعوت کوفیان، تشکیل حکومت دینی، حفظ کیان اسلامی، صیانت حکومت از انحرافات اموی، جلوگیری از ظلم و ستم، از بین بردن بدعت ها و احیای سنت ها، جلوگیری از محو نام آل رسول، عمل به دین و وظیفه شرعی، اتمام حجت، و تبلیغ و احیای دین. (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۱۳۸؛ سعادت پرور، ۱۳۷۶: ۶۸؛ استادی، ۱۳۸۲: ۹۹؛ قنبری، ۱۳۷۹: ۲۳)

## ۲. ابعاد واقعه عاشورا

از جنبه های مختلف می توان قیام امام حسین علیه السلام را مورد بررسی قرار داد و در هریک از این جنبه ها ابعادی برای این قیام برشمرد. اما در اینجا از منظری



کلی به سه بُعد واقعه عاشورا اشاره می‌کنیم که عبارت‌اند از: رنج و مصیبت، جهاد و حماسه، و عشق و عرفان. ذکر بُعد عرفانی به‌عنوان سومین بُعد به معنای انفکاک از سایر ابعاد نیست، بلکه بعد از پذیرش بُعد عرفانی قیام، سایر ابعاد رنگی عرفانی به خود می‌گیرند و لذا، در مطالعه واقعه عاشورا، رنج و حماسه بدون عشق و عرفان تحلیل نمی‌شود. (ر.ک. غروی‌ان و دیگران، ۱۳۷۹)

## ۲-۱. مصیبت و رنج

بی‌شک، آنچه که در عاشورای سال ۶۱ هـ. ق رخ داد رنج و مصیبتی بود بر امام و همراهانش، و در طول تاریخ، رنج و مصیبتی بود برای دلدادگان حضرت، چنان‌که در ادعیه و زیارات به تکرار مشاهده می‌کنیم.

با این حال، سؤالاتی مطرح است: رنج چیست؟ آیا آن که سوخته عشق خدا یا دلدادۀ عشق امام خود است ادراکی از رنج دارد؟ رنج چه جایی در لذت وصول دارد؟ آن که راضی به رضای خداست، از چه امری رنجور می‌شود؟ و اگر برای امام واصل به حق و اصحاب دلدادۀ امام رنجی قابل تصور نیست، پس، چرا ما خود را مصیبت‌زده و رنجور می‌کنیم و در عزای او می‌گرییم؟ اساساً، این گریه‌ها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا ما به حال خود می‌گرییم یا در مصیبت سالار شهیدان؟

رنج حاصل ادراک فقدان است و آنکه در دنیا می‌زید و، بالطبع، احکام ماده بر او جاری است، مبتلا به فقدان‌هایی مادی خواهد بود (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۳۷؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷: ۶۸؛ سیدمرتضی علم‌الهدی، ۱۴۱۱ق: ۲۱۱)، چنان‌که در ابعاد غیرمادی نیز چنین ادراکات و رنج‌هایی وجود دارد، هرچند ادراکی بودن رنج بدین معناست: فقدانی که ادراک به آن تعلق نگیرد رنجی به دنبال ندارد، چه اینکه گاهی توهم فقدان موجب رنج شود. اما واضح است همه

انسان‌ها ادراکی از بسیاری از فقدان‌های وجودی خود دارند. همچنین، این نکته قابل توجه است که در بسیاری مواقع، ادراک فقدان چیزی ملازم با ادراک وجدان (وجود) امری دیگر است و در اینجا است که لذت ملازم با رنج خواهد بود و چه بسا این تلازم در سختی تحمل آن تأثیر بگذارد، هرچند اصل ادراک فقدان را از بین نمی برد. سالکانِ اِلَى اللهِ با هر فقدانی، وجدانی می یابند و، لذا، در دل سختی و عسر لذتِ وجدان را درک می کنند. در این زمینه، تفاوتی بین رنج‌های گریز پذیر و گریز ناپذیر نخواهد بود (ر.ک. شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۶۸؛ گرجی، ۱۳۹۱: ۱۳۹)، خواه رنج به ظاهر از سر ناچاری باشد، همچون درد و بیماری، و خواه رنجی باشد که شخص برای رسیدن به هدفی متعالی تر برمی‌گزیند. همه در این امر شریک‌اند که می‌توانند ملازم ادراک وجدان باشند، هرچند ممکن است افرادی، به‌اختیار، این وجدان را به‌خوبی درک نکنند.

با توجه به اصلی که در صدر بحث به آن اشاره شد، در اندیشه عرفانی، انسان کامل صاحب مقام جمعیت است؛ یعنی هم جامع مراتب خلقی و حقی است و هم صفات حقانی را به اعتدال داراست. بر این اساس، انسان کامل بریده از کثرات خلقی نیست، بلکه جامع مرتبه کثرت و وحدت است و، بالطبع، در هر مرتبه، احکام آن مرتبه را پذیراست. آری، بی‌شک، مرتبه ملک‌ی این انسان تحت تدبیر و اشراف مرتبه الهی فعلیت یافته اوست، نه آنکه از این مرتبه فارغ و تهی باشد. بنابراین، امام علیه السلام، علاوه بر خواص و ویژگی‌های مرتبه ملکوتی و نورانی، صفات و احکام مرتبه ملک‌ی را نیز داراست، و همان‌طور که در انسان عقلائی قوای مادی و ملک‌ی تحت تدبیر عقل‌اند، در انسان نورانی ملکوتی، این قوا و خواص با مرتبه نورانی و ملکوتی تدبیر می‌شوند.

با این وصف، فقدان - که یکی از ویژگی‌های عالم ماده است - با توجه به مرتبه خلقی، برای انسان کامل نیز مصداق دارد. لذا، انسان کامل نیز چنین فقدانی را درک می‌کند، گو اینکه به جهت علم ذوابعاد امام، این ادراک کامل و ذوابعاد خواهد بود. اما چون این رنج، رنگ حماسه به خود گیرد و این هر دو در نور عشق واقع شوند، توأم با وجدانی حماسی و عرفانی و لذتی متعالی خواهد بود. بنابراین، در عاشورا و حوادث بعد از آن، امام علیه السلام و اصحاب و یارانش چنین رنج و مصیبت بزرگی را متحمل شدند.

با این توضیح، ویژگی این رنج حماسی و عرفانی بودن آن است. به تعبیری، این رنج در مرتبه فقدان صرف متوقف نشد، بلکه توأم با وجدان‌هایی متعالی بود که خود را در آثار کمالی برای عاشوراییان و تابعان‌شان نشان داد و می‌دهد.

حال که رنج امام و اصحابش رنجی متعالی است که در محدوده فقدان متوقف نیست، دلدادۀ امام علیه السلام نیز که به رنج معشوق خود رنجور است چنین رنج متعالی‌ای را تجربه می‌کند. اگر مصیبتی بر امام محبوب گذشته است، مرید محب نیز به رنج محبوب خود رنجور است. اما باید به این امر هم توجه کند که این رنج آنجا به درستی رخ می‌دهد که در مسیر حماسه و عرفان قرار گیرد. رنج جدای از حماسه موجب عزلتی است بی اثر، و رنج حماسی محقق انبساطی است پراثر. از این روست که در زیارات منقول، از جمله زیارت عاشورا، دوستدار امامت از عظمت مصیبت وارد بر سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب به برائت از دشمن ایشان می‌رسد و از برائت به طلب خوانخواهی در رکاب انسان کامل و، در نهایت، قرب به خدا را - که غایت آمال عارف و سالک است - درخواست می‌کند، که سجده نماد وصول به آن است:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا ... فَلَعَنَ

اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ ... بَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِيَّاكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ ...  
 فَاسْأَلِ اللَّهَ ... أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ ... يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ  
 إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى ... بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِإِبْرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ ...

از این رو، مسیر همراهی با محبوب از احساس مشارکت در رنج آغاز می شود. شروع حرکت مبدأ حرکت است و اگرچه مبدأ تا انتها فاصله را دارد، به هیچ وجه بی نیاز از آن نیستیم. بنابراین، همان طور که همواره ظاهر معبر رسیدن به باطن است (ربک. کرمانی، ۱۳۹۳: ۹۸) و بدون ظاهر به باطن نتوان رسید، گریه بر اباعبدالله علیه السلام و مشارکت در رنج او نقطه آغاز حرکت برای رسیدن به غایت عرفانی قیام اوست.

اگرچه گاه این گریستن گریه به حال خودمان است و ناشی از این خوف منطقی است که ما در کارزار عاشورا کجا ایستاده ایم و در بزنگاه انتخاب، کدام سو را انتخاب می کنیم، اما شاید از مهم ترین علت های این گریستن احساس قربانی شخصی یا ایجاد چنین احساسی نسبت به امامی است که آیت عظمای الهی و کمال جلا و استجلای حق تعالی است. آنجا که احساس و عاطفه به امری کلی تعلق گیرد، انسان را درگیر نمی کند و رنجی عمیق ایجاد نمی گردد، اما احساس امری جزئی و قریب - همچو آنجا که در مورد اقربا است - رنج یا لذتی عمیق را موجب می شود.

بنابراین، راه وصول به دلدادگی از عاطفه می گذرد و عاطفه آدمی مادامی که ارتباطی از دور و ادراکی کلی از واقعیت دارد به خروش در نمی آید. اما آنجا که قربت هر چه شخصی تر شود و واقعه رنج آور را به نحوی شخصی تجربه کند، به تحریک عاطفه و گریستن منجر می شود. این عاطفه برخاسته از ویژگی رحمت است و موجب آن می شود که همه محبان همراه امام خود در این صفت مشارک

شوند و در بُعد فردی و اجتماعی، با ایجاد چنین قرابتی با انسان کامل، به محبتی شدیدتر دست یابند، تا در جهاد و حماسه و عشق و عرفان نیز با امام خود مشارک شوند.

## ۲-۲. جهاد و حماسه

می توان گفت که راه حماسه از رنج می گذرد، چه اینکه فقدان در بُعد فردی و اجتماعی آن، اگر به درستی درک شود، موجبی برای حرکت است و حرکت مقوم جهاد و حماسه. آنگاه که انسان متعارف به نقصان گناه و ذنب تقید در حوزه فردی خود واقف شد، مبارزه با این تقیدات را آغاز می کند. و آنگاه که در حوزه اجتماعی، ناداشته ها و حدود و نواقصی را درک کرد، به حماسه سوق می یابد. در این صورت است که رنج محرک به سمت حماسه است، که اگر چنین نباشد، رنج ساکن به افسردگی می انجامد؛ رنج آنجا که بی حماسه باشد، به ترس ره می برد که خود تقیدی بزرگ است. ترس آدمی را از پیشرفت باز می دارد. لذا، آدمی گاه به جهت خوفی که از زوال داشته های محدود خود دارد تن به حرکت نمی دهد. اما شجاعت فضیلتی است که انسان را به رها کردن داشته های محدود برای رسیدن به بهتر از آن وامی دارد. لذا، با شجاعت، فقدانها — به تعبیری — سبب وصول و وجدان می شوند. با توجه به فضیلت شجاعت، وظیفه انسان حفاظت از داشته های مقید نیست، بلکه شجاعت آدمی را به حرکت و ادا کرده، نسبت به داشته های مقید بی تفاوت می کند.

این حماسه حماسه ای سلوکی است که با کسب فضیلت شجاعت ره به نفی و رفع تقیدات می برد و مال و جان را بی اهمیت می یابد و چه بسا با شهادت، ثمره آن؛ یعنی، اطلاق و فنا را می چیند. در مورد اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام و تابعان آن حضرت در طول تاریخ می توان چنین مرتبه ای از

حماسه قایل شد. اما گاه حماسه عبارت است از ظهورِ عالی‌ترین مرتبه عرفانی انسانی که فارغ از هر تعین و تقیدی به جمعیت و اطلاق واصل شده است. در اینجا، هدف از حماسه رسیدن به اطلاق و فنا نیست بلکه عارف تمام این مراتب را طی کرده است. در اینجا، حماسه ظهور بیرونی آن کمال درونی است، و اگر کمالی هم متصور است، کمال در وجود نیست بلکه کمال ظهوری است. با این وصف، اگر فقدان در بعد اجتماعی آن شرط حدوث حماسه سلوکی است، در اینجا، شرط ظهور آن است. حماسه حضرت اباعبدالله علیه السلام را می‌توان از این قسم دانست.

با این وصف، حماسه با عرفان هم دوش یکدیگرند. عرفان بی حماسه عرفان نیست، که ادعای عرفان است، چراکه صاحب چنین ادعایی دل در گرو کمال صفات فردی خود نهاده و صفات اجتماعی خود را به فعلیت نرسانده است، زیرا بسیاری از صفات کمالی انسان در مواجهه با اجتماع فعلیت می‌یابد. و حماسه بی معرفت، اگرچه دل از تعینی بریدن است، خود دل دادن به تعیناتی چه بسا موهوم است.

بنابراین، حماسه در معنای اصطلاحی و متداول آن، در بالاترین مرتبه، ظهور اجتماعی عرفان و رسیدن عارف به مقام جمعیت است. جمعیت، اطلاق و دل در گرو تعینی نداشتن و، در یک کلام، پاکبخته بودن، آنجا که در اجتماع ظهور کند، حماسه‌ای متعالی است، اگرچه - همان‌طور که اشاره شد - مراتب دیگری از حماسه وجود دارد که با شرایط خود راهی سلوکی به سمت عرفان و جمعیت است.

بر این اساس، حماسه عرفانی و جهاد دینی با جنگ متعارف متفاوت است.

جهاد دینی یا ظهور کمال است یا در جهت حصول کمال. و این هر دو محصول جدایی از خودخواهی و توجه به دیگران و جامعه است. کسی که سعادت جامعه را سعادت خود می بیند و برادر خود را در رسیدن به حق فطری توحید مستحق می یابد، در تعیین شخصی خود محصور نمی ماند، بلکه تلاش می کند راه را بر موانع سد کند و خارهای مسیر رشد را برگذارد. اینجاست که جهادی مقدس شکل می گیرد که دفاعی است در مقابل هجمه تقیدات و تعینات. (جوادی آملی، ۱۳۷۸:

۲۴؛ مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۳۸)

با این توضیح، همان طور که رنج مطلوب رنجی بود که به حماسه و عرفان ختم می شد، حماسه مطلوب نیز حماسه ای است که همراه عشق و عرفان باشد. اگرچه اهل حماسه در طول تاریخ خود را بریده از برخی تقیدات می دانستند و سربازی اختیار کرده، مال و اهل و حتی جان را ناچیز می شمردند، اما دل در گرو تعینی و تقیدی خیالی از جمله حفظ نام و نشان داشتند. اما حماسه عرفانی و جهاد دینی سنخی متفاوت دارد. هدف از این حماسه تشبه به خداست تا برای دیدار و لقای او تناسب پیدا کند، و این تشبه و تناسب در دل بریدن از تعینات و نزدیک شدن به اطلاق است. لذا، آثاری متفاوت از جنگ متعارف هم دارد. در اینجا، هدف کشتن نیست، هدف معرفت بخشی و نفی قیود است. لذاست که در سنت امامان معصوم علیهم السلام، به ویژه حضرت اباعبدالله علیه السلام، صحبت با مردم و اتمام حجت حتی با فرزند شیر خواره خود به چشم می خورد. در حماسه عرفانی نه کودکی آسیب می بیند و نه آبی مسدود یا مسموم می شود و نه درختی قطع می شود. به اجساد کشتگان بی حرمتی نمی شود و اسیران ایشان آزار نمی بینند.

(ر.ک. قربان نیا، ۱۳۸۸: ۲۲)

همچنین، تأکید بر این امر مناسب است که هم عزاداری در مصیبت و هم

همدلی در برائت از دشمنان و آمادگی برای خلق حماسه، همگی، در جهت عشق به خدا و ولیّ خداست که مطلوب است. در حرکت، توجهی اجمالی به هدف لازم است تا راه معین شود و تا با پیمودن آن راه به هدف واصل شویم. مصیبت برای مصیبت و حماسه برای حماسه به دشواری انسان را به هدف واصل می‌کند، هرچند که در همین موارد هم نظر به لطف الهی و کرامت اهل البیت علیهم‌السلام راهگشاست.

### ۲-۳. عشق و عرفان

در صدر بحث، «عرفان» به جمعیت معنا شد و بیان شد که حد اعلاّی جمعیت در وجود انسان کامل محقق است. جمعیت وجودی ابا عبدالله علیه‌السلام نه در شخص ایشان که در واقعه عاشورا نیز بازتاب دارد. عاشورا جامع ابعادی است که جز انسان کامل، کسی بر همه آنها واقف نیست. عاشورا جمع بین رنج، حماسه و عشق است؛ عاشورا جامع شهادت و اسارت است؛ عاشورا جامع دو گونه عشق است: عشق بی حد به امامی که خود عشقی بی حد به خدا دارد. در عاشورا، در جمع شهدا، کودکی شش ماهه و پیرمردی نودساله را شاهدیم. عاشورا جامع امام است و غیر امام؛ عاشورا شامل مسیحی‌ای نومسلمان است و دلباخته‌ای نومذهب؛ عاشورا شاهد آزادگانی اهل سبقت و آزاده‌ای اهل توبه است. در عاشورا، زنان در کنار مردان و کودکان در کنار بزرگسالان ایستاده‌اند. عاشورا هم سفید دارد و هم سیاه؛ عاشورا هم عبد دارد و هم آزاد. در عاشورا، هم سادات بنی هاشم‌اند و هم غیر سادات. در عاشورا، در این سو، مؤمنانی پاکبخته‌اند و، در آن سو، پلیدانی از هر نوع: افرادی با سابقه صفین، منافقانی با چهره دیانت، کافرانی بی اعتقاد، کاسبان غنیمت، ساکتان بی هویت، تماشاگران بی غیرت و ... شماری که سر از پیکر امام جدا می‌کند، حرمله‌ای که کودک می‌کشد و وحشیانی که از زیور زنان و



کودکان و لباس کشتگان نمی گذرند. عاشورا جامع همه اینهاست و لذاست که در طول تاریخ و وسعت جغرافیا همه می توانند به وضوح خود را در آن پیدا کنند، به همراه پاکبختگان یا در کنار پلیدان. لذاست که هر روزی عاشورا است و هر زمینی کربلاست. لذاست که حسین اسوه است، سفینه نجات است و اساساً صراط است. کدام حادثه در طول تاریخ را می توان به این جامعیت یافت. در این سو، بالاترین مراتب عشق ورزی و در آن سو، بالاترین درجه دشمنی. چگونه این صحنه با امامی مدبر مدیریت شد که این همه رشادت خود را نمایاند و آن همه شقاوت عیان شد. صحنه آرای به نحوی بود که حجت را بر تمامی اصناف و افراد تمام کند و چه زیباست سخن او که این کارگردانی الهی را زیبا می بیند.

عاشورا ظهور پیش روی فطرت هر انسانی است. فجور و تقوا به نهاد آدمی الهام شده است و آدمی به اجمال به هر دو واقف است و واقعه عاشورا سبب شد که این دو چنان عریان و عیان در عالم واقع خود را نمایان کنند که بهتر از آن قابل تصور نبود. با این وصف، راه سومی پیش روی آدمی نیست: هر شخصی یا یاور امام است یا نیست، یا بر صراط است یا نیست، و یا سوار بر سفینه نجات است یا نیست. هر کسی «لحظه» ای برای تصمیم و خواست دارد. تسویف و تردید این لحظه را به تعویق می اندازد اما حذف نمی کند. هر کس ممکن است در موقعیت زهیر و حرّ و همه دلباختگان کربلا یا در موقعیت پلیدان واقع شوند. آنگاه، آن تصمیم سرنوشت ساز خواهد بود. اینجاست که توجه به ویژگی خاص امام و یاران امام تعیین کننده است و آن ویژگی عشق است و دلباختگی.

در عاشورا، سه نوع عشق مشاهده شدنی است: عشق به خدا، عشق به امام و عشق به انسان ها. بالاترین مرتبه عشق به خدا در شخص اباعبدالله الحسین علیه السلام

ظهور کرد. حسین علیه السلام انسان کاملی است به تمام معنا عارف به حق، با معرفتی حق یقینی که همچون پدرش علی علیه السلام حق را در تمامی ذرات عالم مشاهده می‌کند و خود را به‌تمامه در مرئی و منظر حق می‌بیند که «هُوَ عَلَىٰ مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می‌کند این است که خداوند می‌بیند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵: ۴۶). او کسی است که عظمت و جلال و زیبایی و جمال خداوند را به کامل‌ترین حد می‌یابد و، لذا، هم از خوف خدا می‌گریزد و هم به شوق او می‌خروشد. و این چنین معرفت و عشق را در کنار هم جمع می‌کند و می‌فرماید:

أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّىٰ عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ وَأَنْتَ  
الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّىٰ لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يُلْجِئُوا إِلَّا  
إِلَىٰ غَيْرِكَ ... مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ. (ابن طاووس، بی‌تا:  
۵۶۵)

شناخت مقدمه عشق است و هر مقدار که شناخت خاص تر و معرفت جزئی و تفصیلی تر، عشق سوزان تر و عاشق پر حرارت تر است. امام هم شاهد حق است و هم شاهد حق، هم آیت عظمای خداست و هم عارفی است که دمی از نظر به وجه رب غافل نیست. امام خدا را کامل مطلق می‌یابد که بالذات خواستنی است، و این خواستن و حب از ناحیه امام به کامل‌ترین شکل خود وجود دارد و در عاشورا از جمله آنجا که فرمود: «رَضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» ظهور می‌کند. این عشق - که می‌توان از آن به عشق حقیقی تعبیر کرد - غایت و نهایت آمال اهل سلوک است و ایشان به تناسب مراتب خود خواهان دستیابی به مرتبه‌ای از آنند.

اما در زمان عاشورا و زمین کربلا، عشقی دیگر هم به کمال خود ظهور کرد که می توان از آن به عشق سلوکی تعبیر کرد. این عشقِ عشقِ خالص یاران اباعبدالله علیه السلام است به اباعبدالله علیه السلام. عاشورا عیار خلوص عاشقان را معلوم می کند. بسیاری مدعیان محبت بودند که از ابتدا جدا شدند و بسیاری مدعیان خلوص بودند که تا پایان با حضرت نماندند. اما عاشقان خالص و پاکبختگان صادق، به عیان، چگونگی وصول به خدا از شاهراه انسان کامل را نشان دادند.

آنگاه که حق به رؤیت ایمانی درنیامده و عین بصیرت آدمی در ظاهر و باطن خدا را نمی یابد، ادعای عشق به خدا ادعایی کلی به امری شهودناشده است و حقیقی بودن و عیار آن در عشق به حقیقت ملموس و محسوس انسان کاملی سنجیده می شود که خلیفه خداست، امام معصومی که در او هیچ ذنب تقیدی نیست. او آینه تمام نمای حق است و چون متعین به هیچ تعینی نیست، از خود ادعایی ندارد و صرفاً بازنمای تصویری است که در مقابل اوست و، لذا، نه اجری می طلبد و نه انتظار پاداشی دارد جز آنکه مردمان به واسطه او خدا را بنگرند. عشق به چنین امامی راه رسیدن به عشق به خداست. آنگاه که عاشق کمالات امام خود را می یابد دلدادۀ او می شود. در این دلدادگی و عشق، عاشق خود را نمی بیند و هر چه که دارد، یعنی وجود خود را، در راه معشوق فانی می کند. در این فناست که مرید صادق می یابد که آن انسان کامل خود مجلا و آینه تمام نمای حق بود و این عشق عشقی حقیقی به خدایی لایتناهی است.

نمایش چنین عشقی و ظهور چنین دلدادگی بزرگ ترین جلوه عاشورا برای عموم انسان هاست. عاشورا جایگاه انسان کامل را که قریب به نیم قرن سعی در مخفی کردن و به محاق بردن آن داشتند عیان کرد. اصحاب سیدالشهدا علیه السلام

الگوی سلوکی برای تمامی اعصار پیش نهادند که به سرعت به مقصد می‌رساند. در مباحث ادیان و عرفان، عمدتاً از سه راه سلوک، معرفت و عشق برای وصول به حقیقت سخن به میان می‌آید. (شایگان، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۲۷) راه سلوک تلاش دارد با طی منازل و مقامات، گام به گام، صفات حق را در خود پیاده کند و، در نهایت، بعد از طی این راه طولانی، آنگاه که تشبیه به حق یافت، در خود بنگرد و خدا را بیابد. راه معرفت سعی در آن دارد که به تدریج به تجلیات آفاقی و انفسی خداوند بنگرد و در نهایت، بعد از مطالعه‌ای عمیق در آفاق و انفس، خداوند را در دل همه تعینات و مطلق از همه تعینات بیابد. اما در این میان، راه عشق به انسان کامل راهی میان بر است. تبعیت کامل از انسان کامل، که به محو در او و عشق به او منجر می‌شود، آدمی را به زجاجی صاف می‌رساند که جز حق در آن نمایان نیست.

این عشق خالص و تبعیت کامل در اصحاب و یاران امام موج می‌زند، آنجا که مسلم بن عوسجه خطاب به امام علیه السلام می‌گوید: «هرگز شما را رها نمی‌کنم تا با شما بمیرم.» و دیگران چنین گفتند:

- [سعید بن عبد الله حنفی:] اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و، سپس، زنده می‌شوم و سوزانده می‌شوم و، سپس، ذرات وجودم را به باد می‌دهند و هفتاد بار با من این چنین می‌شود، از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم.

- [زهیر بن قین:] به خدا قسم، دوست داشتم هزار مرتبه کشته شوم و، سپس، زنده شوم و در عوض، خدای متعال کشته شدن را از تو و جوانان اهل بیت تو بر طرف کند.

- [عابس بن شیبب شاکری:] ای اباعبدالله! به خدا قسم، بر روی زمین از دور

و نزدیک، برای من، کسی عزیزتر و محبوب تر از شما نیست و اگر بتوانم با عزیزتر از جان و خونم ستم را از شما دور کنم، چنین خواهم کرد.<sup>۱</sup>

(طبری، بی تا، ج ۵: ۴۱۸؛ ابن اعمش، ۴۱۱ق، ج ۵: ۹۵؛ گروهی از نویسندگان،

۱۳۸۹، ج ۱: ۷۲۱)

اما نوع سومی از عشق که در عاشورا ظهور یافت عشق به انسان هاست. این عشق در صورت جهاد و حماسه نمایان شد، جهادی که حق حیات معنوی - که همان فطرت توحید است - را برای عموم آدمیان احیا کرد و موانع آن را معرفی کرد و وارد مبارزه با آنها شد. بر این اساس، جهاد حاصل صفت رحمتی است که خلیفه الهی متّصف به آن است و البته، از ناحیه خداوند نیز، مبتنی بر صفت رحمت الهی در مواجهه با مانعان طریق حق، تشریح شده است. انسان کامل فارغ از تقید و تعین، به حق و تمام آیات و مظاهر آن عشق می ورزد و خواهان آن است که تمامی این مظاهر به غایت خلقت خود دست یابند و، لذا، به منظور محبت به ایشان با هر مانعی که سد این هدایت شود، از سر رحمت، به جهاد برمی خیزد.

البته، عشق به انسان ها گاه ظهور کمال رحمت است، آنچنان که در انسان کامل تحقق دارد، و گاه برای رسیدن به کمال است. این عشق سلوکی به آدمیان در این حقیقت نهفته است که تا آدمی خواهان تعین خود است و به نوعی خودخواهی گرفتار است، از کمال و جمعیت و اطلاق فاصله دارد. عشق به همنوع آدمی را از دامن خودخواهی و حفظ تعینات می رهاند و به اطلاق و کمال نزدیک تر می کند.

۱. «یا ابا عبد الله اما و الله ما امسی علی ظهر الارض قریب و لا بعید أعزّ علیّ و لا أحبّ إلیّ منک و لو قدرت

علیّ أن ادفع عنک الضیم او القتل بشیّ أعزّ من نفسی و دمی لعلّت».

### نتیجه‌گیری

در مورد واقعه عاشورا بسیار سخن گفته شده است و محققان بسیاری، به مدد نقل و عقل، در صدد واکاوی ابعاد پیدا و پنهان آن برآمده‌اند. اما از آنجاکه واقعه عاشورا جامع ابعادی نامحدود است که صرفاً جامعیت انسان کامل قدرت جمع همه آنها را دارد، تحقیق در این زمینه هرگز پایان نمی‌پذیرد. یکی از مباحثی که بدان نیز توجه بسیار شده است مطالعه نسبت این واقعه با آدمیان در طول تاریخ، به‌ویژه زمان حاضر و بالخصوص با خود ما، است. اگر بناست از عوامل واقعه عاشورا صحبت کنیم، مناسب است از خودمان در ضمن این عوامل خبری بگیریم و ببینیم جایگاه ما در این عوامل کجا و چگونه است. انگیزه امام از این قیام به یقین نه فقط هدایت یا اتمام حجت بر مردمان زمانه خود بوده است بلکه علم و اراده امام به وسعت تاریخ و جغرافیاست. لذا، هر فرد و گروه و جامعه‌ای در این وسعت جای دارد و می‌طلبد که در پی مطالعه آن برآید، چنان‌که اگر سخن از ابعاد و آثار قیام سیدالشهدا علیه السلام می‌شود، باید توجه داشت به عدد افراد و گروه‌ها و جوامع و به عدد احوال و ویژگی‌های آدمیان و غیرآدمیان. این قیام دارای ابعاد است و هر فرد و گروهی با این حادثه نسبتی برقرار می‌کند می‌تواند زمینه‌ای برای مطالعه باشد.

این بدان معناست که ابعاد این حادثه نامحدود است و این عدم تناهی بازتابی است از جامعیت و جمعیت خود ابا عبدالله الحسین علیه السلام. امام انسان کاملی است که جمع بین مراتب خلقی و حقی کرده است. امام بالاعتدال جامع همه صفات حق است. یکی از لوازم این جمعیت آن است که هم پذیرای احکام مُلکی است و هم متصف به اوصاف ملکوتی. بنابراین، انسان کامل هم طعم رنج و دشواری مصیبت را می‌چشد و از آن متأثر می‌شود و هم در مرتبه نورانیت، لذت و ابتهاجی

وصف ناپذیر از عشق به خدا و لقاء و رضای خدا دارد. اما همواره مرتبه فوق حاکم بر مراتب مادون است. لذا، رنج رنگ عشق و معرفت به خود می‌گیرد. جهاد و حماسه نیز یکی از مهم‌ترین ابعاد قیام عاشورا است که گرچه زمینه آن را فقدان‌هایی اجتماعی و عواملی سیاسی ایجاد کرد، اما ویژگی منحصر آن در نورانیت دینی و عرفانی بسیار متعالی آن بود. این حماسه جنگی متعارف نبود بلکه منور به نور معرفت و عرفان امامی معصوم بود.

امام جبل‌الله است که از آسمان به زمین و از ملکوت به ملک آمده است و صراطی است که از فرش به عرش گسترده شده است و، لذا، صاحب مقام جمعیت است. این بدان معناست که آدمیان اگر خواهان سفری آسمانی‌اند و نجات و فلاح خویش را می‌خواهند، لازم است به مدد این جبل‌الله صعود کنند و از طریق شاهراه مستقیم او عروج نمایند.

سرآغاز همراهی خاکیان با چنین امام جامعی عالم ملک و مرتبه ظاهر است و، لذا، مشارکت در رنج و مصیبت آن حضرت و جوشش عاطفه انسانی و بکاء بر او مهم‌ترین شیوه سلوکی برای رسیدن به مرتبه بالاتر حماسه و، سپس، عشق و عرفان است. و همین امر حکمتی از حکمت‌های دعوت به اقامه عزای سیدالشهداست.

## کتابنامه

- ابن اعثم، ابومحمد (۱۴۱۱ق). کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر محمد (بی تا). المناقب، بیروت: دار الاضواء.
- ابن طاووس، علی بن موسی (بی تا). اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران: جهان.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۷۰). فصوص الحکم، تعلیق ابوالعطاء عقیفی، ج ۲، تهران: الزهراء.
- استادی، رضا (۱۳۸۲). سرگذشت کتاب شهید جاوید، تهران: قدس.
- جنیدی، مؤید الدین (۱۳۸۱). شرح فصوص الحکم، تصحیح جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). حماسه و عرفان، قم: اسراء.
- سعادت پرور، علی (۱۳۷۶). فروغ شهادت، تهران: پیام آزادی.
- سیدمرتضی علم الهدی، علی بن حسین (۱۴۱۱ق). الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۶). ادیان و مکاتب فلسفی هند، تهران: امیرکبیر.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم: هجرت.
- شهبازی، ایرج (۱۳۸۶). «رنج از نگاه مولانا»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، دوره ۳، ش ۴، ص ۱۶۷-۱۸۶.
- شیروانی، علی و همکاران (۱۳۹۱). مباحثی در کلام جدید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- صادقی ارزگانی، محمد امین (۱۳۸۴). جلوه های عرفانی نهضت حسینی، قم: بوستان کتاب.
- صالحی نجف آبادی، نعمت الله (۱۳۷۹). شهید جاوید، تهران: امید فردا.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.



- طبری، ابی منصور احمد بن علی (بی تا). *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.
- طوسی [خواجه]، نصیرالدین (۱۳۷۵). *شرح الاشارات و التنبیها*، قم: البلاغه.
- غروی، محسن و محمود تقی زاده داوری و محمد لگنهاوزن (۱۳۷۹). «میزگرد بررسی ابعاد اجتماعی، سیاسی و عرفانی نهضت سیدالشهداء علیه السلام»، معرفت، ش ۳۴.
- قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۸). «حقوق جنگ در اسلام»، *رواق اندیشه*، ش ۲۲، ص ۲۷-۵۸.
- قنبری، بخشعلی (۱۳۷۹). *فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- کرمانی، علیرضا (۱۳۹۳). «حقیقت و چگونگی سلوک باطنی در قرآن از منظر علامه طباطبایی»، *قرآن‌شناخت*، س ۷، ش ۱۳، ص ۸۱-۱۰۰.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- گرجی، مصطفی (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل رنج و درد در مثنوی معنوی»، *مطالعات عرفانی*، ش ۱۵، ص ۱۳۹-۱۶۲.
- گروهی از تاریخ پژوهان (۱۳۸۹). *تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *مجموعه آثار [ج ۱۷]*، تهران: صدرا.

